

Original Article

Recognizing the Views and Approach of Yahya Bin Hamza Alavi in Defining Truth

Received: 2024/02/14

Accepted: 2024/06/24

Elham Baboli Bahmeh¹, Seyyed Mehdi Masboogh^{2*}

1.Ph.D in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign languages, Kashan University, Iran, Kashan.

2.Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Bu Ali Sina University, Hamedan, Iran

Abstract

Islamic scholars and researchers have consistently focused on elucidating the concept of "truth" in rhetoric, but most of their works only cite the perspectives of rhetoricians, rarely critiquing the views of intellectuals. In his rhetorical work "Al-Taraz; al-Mutzzimin al-asrar al-balagha wa alum haqaiqa al-Ijaz," Yahya bin Hamzah Alavi (749 AH), a classical theorist, explains what "truth" means and criticizes the views of most rhetorical experts. This article tries to explain Alavi's way of thinking by looking at his ideas about "truth." It does this by using both a qualitative and a descriptive-analytical approach to show the two sides of his philosophy. The research findings indicate that the duality derived from the author's initial usage (waz' i wazi') or terminology (takhatub) has eclipsed Alavi's perspectives on truth, presenting two contradictory definitions of it. He has emphasized on the invalidity of the author's first usage and lack of meaning transfer and considers it conditional on the usage; That is, he rejects the author's first usage as a criterion for transferring the meaning from the truth to the permissible; But elsewhere, by validating the author's first usage, he accepts the transfer of meaning and negates the condition of usage in it, and equalized the author's first usage with the terminology. The principles of rationalism can be applied to the intellectual components of Alavi thought.

Keywords: Hamza Alavi, Al-taraz, Terminology, the Author's First Usage, Truth, Rationalism Approach.

*corresponding Author Email Address: smm@basu.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.



مقاله پژوهشی

بازشناسی آراء و رویکرد یحیی بن حمزه علوی صاحب الطراز، المتضمن لأسرار البلاغه وعلوم حقائق الإعجاز در تعریف حقیقت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۳

الهام بابلی بهمه^۱، سید مهدی مسبوق^{۲*}

چکیده

چگونگی تبیین مفهوم «حقیقت» به عنوان یکی از مباحث کلیدی در بلاغت، مورد توجه متفکران اسلامی بوده و پژوهش‌های فراوانی پیرامون آن صورت گرفته است؛ اما اغلب این مطالعات به نقل دیدگاه‌های بلاغت‌پژوهان پیرامون این مقوله، بسنده کرده‌اند و نقد و بازکاوی آراء متفکران، محور اصلی پژوهش‌ها نبوده است. علوی (۷۴۹هـ)، نظریه پرداز کلاسیک در کتاب بلاغی «الطراز: المتضمن لأسرار البلاغه وعلوم حقائق الإعجاز» ضمن اشکال‌گیری بر آراء اغلب بلاغت‌پژوهان، به تبیین مفهوم «حقیقت» می‌پردازد. پژوهش‌گرانی که به بررسی آراء علوی پرداخته‌اند، باور به رویکرد تکاملی یا میانه وی، دارند و این باور را خلاف اصل اندیشه وی، در پیش گرفتند. از این رو؛ مقاله حاضر با هدف شناخت منظومه فکری علوی با تکیه بر مباحث نظری وی در مبحث «حقیقت» می‌کوشد با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی، و تمرکز بر تضادهای موجود در آراء علوی، دوگانگی حاکم بر اندیشه وی را نشان دهد و به نفی انتساب رویکرد تکاملی او بپردازد. یافته‌های پژوهش نشان داده است جدال میان اعتباربخشی به وضع‌واضع یا اصطلاح تخاطب، سبب شده نوعی دوگانگی بر آراء علوی پیرامون حقیقت سایه افکند و دو تعریف متعارض از حقیقت ارائه دهد. وی بر بی‌اعتباری وضع‌واضع و عدم انتقال معنا تاکید داشته و آن را، مشروط به قید استعمال می‌داند؛ یعنی وضع‌واضع را به عنوان معیار تعیین کننده نقل معنا از حقیقت به مجاز قبول ندارد؛ اما در جایی دیگر، با اعتباربخشی به وضع‌واضع، ملزم به پذیرش انتقال معنا و نفی قید استعمال در آن، و برابری وضع‌واضع با اصطلاح تخاطب می‌شود. بر این اساس، جریان عقل‌گرایی بر ابعاد فکری علوی غلبه دارد و اعتراض‌های وی بر دیگر متفکران، نیز مخدوش است.

کلیدواژه‌ها:

حمزه علوی، الطراز، وضع‌واضع، اصطلاح تخاطب، حقیقت، رویکرد عقل‌گرایی.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

استناد به این مقاله: بابلی بهمه، الهام و مسبوق، سید مهدی، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، «بازشناسی آراء و رویکرد یحیی بن حمزه علوی صاحب الطراز، المتضمن لأسرار البلاغه وعلوم حقائق الإعجاز در تعریف حقیقت»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ش ۲ (پیاپی ۲۷)، س ۱۴، صص ۱۹-۳۳.

*corresponding Author Email Address: smm@basu.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.

۱- مقدمه

دانش بلاغت به عنوان یکی از پر نظریه‌ترین علوم، در معرض توجه متفکران اسلامی حوزه‌های مختلف قرار گرفته تا جایی که مباحث این علم را با جریان‌های فکری متفاوت خود، در آمیختند. از طرفی، تاریخ این علم، مبین مطالعات فراوانی پیرامون دیدگاه‌های متفکران در رابطه با مباحث دانش بلاغت است. چپستی «حقیقت» واژه، به عنوان یکی از مقوله‌های اصلی در بلاغت کلاسیک همواره در کانون توجه بلاغیان بوده و در **مباحث نظری** که ارتباط مستقیمی با اندیشه متفکران داشته به یکی از بحث‌های جدلی تبدیل شده است. اختلاف نظرهای پیرامون این مفهوم، بیشتر متوجه رویکردهای فکری بلاغت‌پژوهان در ارتباط با **دایره شمول** مفهوم حقیقت و مجاز بوده که در علم بلاغت با اصطلاح «حدّ الحقیقه» و «حدّ المجاز» بیان می‌شود. تقسیم‌بندی و قید زدن بر مفهوم «حقیقت»، توسط عده‌ای از نظریه‌پردازان، منشأ اصلی پیدایش این اختلاف‌ها شد. از طرفی، حقیقت به مثابه ابزاری برای شناخت واقعیت اندیشه متفکران جزئی ضروری است. از این رو؛ لازمه این نوع شناخت، فهم دقیق و تصور آن‌ها از چپستی حقیقت است که این تصور می‌تواند به عنوان زیر ساخت فکری متفکران در رویکرد کلی‌شان، تلقی شود. یحیی بن حمزه علوی صاحب کتاب بلاغی «الطراز؛ المتضمن لأسرار البلاغه و علوم حقائق الإعجاز» به عنوان یکی از نظریه‌پردازان، ضمن اشکال‌گیری بر **مباحث نظری** اغلب متفکران میراث بلاغی پیرامون مفاهیم بنیادی حقیقت، آراء آن‌ها را باطل می‌داند که ریشه این سبک اعتراضی وی، تا حدی به اختلاف دیدگاه‌های او با دیگر بلاغت‌پژوهان پیرامون **دایره شمول مفهوم حقیقت** بر می‌گردد. این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت که منشأ اصلی این نوع اختلاف دیدگاه، شاید در روحیه او برای ایراد وارد کردن بر اغلب نظریه‌پردازان پیشین بوده تا جایی که در وصف وی گفته شده است: «علوی بخش عظیمی از کتاب خود را به مناقشه با بلاغت‌دانان و نقد دیدگاه‌های آن‌ها اختصاص داده است» (ر. ک: ابوموسی، ۱۹۸۸م: ۶۹۵ - ۶۹۴). علاوه بر این، بررسی نوع نگرش وی در مبحث حقیقت نشان می‌دهد که تلاش او برای رسیدن به

مفهوم حقیقت نبوده؛ بلکه نوعی حس برتری‌جویی بر وی غلبه داشته است. بر این اساس، علوی با این سبک اعتراضی به بیان آراء خود در این زمینه، می‌پردازد. از آنجا که منظومه فکری متفکران اسلامی دارای ابعاد پیچیده‌ای است؛ بنابراین بررسی همه جانبه این ابعاد از ظرفیت یک تحقیق خارج است. اما چون مقوله چپستی حقیقت واژه به عنوان یکی از مباحث پایه در علم بلاغت، برای پی بردن به رویکرد فکری متفکران اسلامی، حائز اهمیت است، بدون هرگونه پیش‌داوری صرفاً با تکیه بر این مبحث و استخراج محوری-ترین آراء علوی، رویکرد فکری وی بررسی می‌شود که این امر، مستلزم اشاره مختصری به رویکردهای فکری حاکم بر بلاغت است که در ادامه خواهد آمد.

پژوهش حاضر، با تکیه بر رویکردهای حاکم بر بلاغت و شناخت اندیشه علوی، و با این هدف اصلی که مفهوم حقیقت می‌تواند به عنوان عنصری تعیین‌کننده برای شناخت منظومه فکری علوی باشد، در تلاش است تا به نفی رویکرد تکاملی وی، بپردازد. شایان ذکر است که تمرکز جستار کنونی بر مباحث نظری بوده که زیر بنای فکری بلاغت‌پژوهان محسوب می‌شود؛ از طرفی، تکیه اصلی بر استنباط آراء علوی از بطن اعتراض‌های وی بر دیگر متفکران کلاسیک بوده که در ضمن بحث، تا حدودی این اعتراض‌ها بررسی می‌شوند.

پژوهش پیش‌رو می‌کوشد از رهگذر بررسی آراء یحیی علوی در باب حقیقت به پرسش‌های بنیادی زیر پاسخ گوید:

- ۱- جدال علوی در بی‌اعتباری دلالت تطابقی به اعتبار وضع واضح و اعتباربخشی به اصطلاح تخاطب، چه پیامدی را در آراء وی، رقم زده است؟
- ۲- معیار قرار دادن اصطلاح تخاطب به عنوان ملاکی برای دلالت تطابقی و مفهوم حقیقت در آراء علوی، چگونه بازنمایی شده است؟
- ۳- مفهوم حقیقت در آراء علوی با محوریت آراء متعارض وی، به چه صورت است؟

- ۴- بازشناسی اندیشه علوی با تکیه بر مفهوم حقیقت، در تأیید کدام یک از رویکردهای حاکم بر بلاغت؛ عقل‌گرایی، ذوقی و تکاملی است؟
- ۵- خوانش علوی از آراء دیگر متفکران کلاسیک به چه صورت بوده است؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

پیرامون آراء بلاغی یحیی بن حمزه علوی تاکنون پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ اما در خصوص مقوله حقیقت از منظر او تاکنون پژوهش مستقل و در خور توجهی به دست ما نرسیده است. در ادامه به برخی پژوهش‌های مرتبط اشاره خواهد شد:

مقاله‌هایی با عنوان «الإمام یحیی بن حمزه العلوي وإسهاماته البلاغية» (۲۰۱۶) از ملیکه بن عطاء الله که به معرفی کتاب بلاغی علوی و نقل آراء دیگران در مورد جایگاه وی در علم بلاغت پرداخته است. «بین الاستعاره المکنیه والمجاز العقلي» (۲۰۱۲) از مریم النعیمی، تکیه نویسنده بر اختلاف نظر بلاغت‌پژوهان پیرامون مجاز لغوی یا عقلی بودن استعاره و رابطه بین مجاز عقلی و استعاره مکنیه بوده و به ذکر آراء علوی در این زمینه، نیز پرداخته است. «المصطلح البلاغي عند العلوي بین الإبداع، والشمول، والإشکال» (بی‌تا) از علی حسین حمادی، نویسنده در این پژوهش، به ذکر اصطلاحات جدیدی که علوی وارد بلاغت کرده یا تعریفی جدید از آن‌ها ارائه داده، پرداخته است.

پایان‌نامه‌ای با عنوان «علوم البلاغه عند العلوي الیميني بین التقليد والتیسیر والتجديد» (۲۰۰۹) از ملیکه بن عطاء الله، نویسنده در این اثر، آراء بلاغی علوی در بعضی مباحث علم معانی، بیان و بدیع بررسی شده و دیدگاه‌های علوی پیرامون حقیقت و انواع آن، مجاز، استعاره، تفاوت استعاره و تشبیه بیان شده است؛ علاوه بر این، به نقل آراء علوی در باب استعاره و اشکال وی بر ابن اثیر پرداخته؛ اما بر نقد، تحلیل و چگونگی سبک اعتراض علوی بر ابن اثیر متمرکز نبوده و هیچ‌گونه اشاره‌ای به مفهوم حقیقت که منشأ اشکال‌گیری علوی بر متفکران بوده، نداشته است. در واقع، رویکردی کاملاً

متفاوت با پژوهش حاضر که به نوعی بر بازشناسی مفهوم حقیقت از منظر علوی تمرکز داشته، دارد. کتاب‌هایی با عنوان «من مباحث البلاغه والنقد بین ابن الأثیر والعلوی» (۱۹۷۷) از عبدالحمید فراج که با تکیه بر بعضی مباحث علم معانی، بیان و مباحث نقدی به بررسی تأثیر و تأثر علوی از ابن اثیر پرداخته و تفاوت‌های تشبیه و استعاره نزد ابن اثیر را بیان کرده و در ضمن بیان این تفاوت‌ها به بی‌اعتباری آراء ابن اثیر از منظر علوی در باب استعاره اشاره کرده است؛ اما به دلیل اینکه تکیه این اثر، بیشتر بر نقل بوده، با شناخت اندیشه اصلی علوی فاصله زیادی دارد. بررسی محتوایی پایان‌نامه «علوم البلاغه عند العلوي الیميني بین التقليد والتیسیر والتجديد» از ملیکه بن عطاء الله نشان می‌دهد که نویسنده بر همان مباحثی تأکید داشته که فراج در کتاب بلاغی خود، بررسی کرده است، در مقاله «الاستعاره في النقد الأدبي الحديث؛ الأبعاد المعرفية والجمالية» (۱۹۹۷) از ابوالعدوس یوسف، نویسنده به صورت گذرا صرفاً به نقل مستقیم فساد رأی ابن اثیر از دیدگاه علوی پرداخته است. در مقاله «مفهوم الاستعاره في بحوث اللغويين والنقاد والبلاغيين» (۱۹۸۸) از احمد عبدالسید الصاوی، نویسنده به بررسی سیر تطوری استعاره نزد نظریه‌پردازان کلاسیک بلاغت با محوریت دو جریان ذوقی - ادبی و عقلی - فلسفی پرداخته است. وی صرفاً بی‌اعتباری آراء دیگر بلاغت‌پژوهان را در اندیشه علوی نقل کرده، اما تکیه وی، بر نقد، تحلیل و روش‌شناسی این اعتراض‌ها نبوده است.

در یک نگاه کلی، می‌توان گفت که پژوهش‌های صورت گرفته، هیچ‌گونه تمرکزی بر محورهای اصلی آراء علوی در مبحث حقیقت ندارند و اگر اشاره‌ای به آراء وی پیرامون حقیقت داشته، صرفاً نقل مستقیم بوده است. پژوهش پیش‌رو برای نخستین بار با تکیه بر محورهای چندگانه، سعی بر نفی رویکرد تکاملی علوی و برجسته کردن وجه تناقض‌گویی در اندیشه وی را دارد.

۲. اشاره‌ای مختصر به رویکردهای حاکم بر بلاغت

از جمله رویکردهای حاکم بر بلاغت، جریان عقل‌گرایانه بوده که

تفسیر کنند که در نهایت، منجر به خروجی‌های چندگانه شده تا جایی که نظرهای مخالف این چارچوب‌ها را باطل می‌دانند؛ اما ذوق‌محورها، بدون پیش‌فرض و با تحلیل شواهد و عبارات، به تفسیر امور پرداخته و این امر، سبب شده که در خروجی نهایی (مباحث نظری)، آراء متناقضی نداشته باشند.

۲-۱: یحیی علوی در نگاه دیگر پژوهش‌گران

از جمله تحقیقاتی که به مطالعه پیرامون رویکرد علوی پرداخته‌اند؛ حفنی محمد شرف در کتاب «إعجاز القرآن الیانی بین النظرية والتطبيق» با تمرکز بر تأثیرپذیری علوی از سردمداران دو مکتب عقل‌گرایی و ذوقی - ادبی به‌طور غیرمستقیم به رویکرد میانه‌وی در بلاغت اشاره دارد. عطاء الله در پایان‌نامه‌ای با عنوان «علوم البلاغة عند العلوي الیمني بین التقليد والتیسیر والتجديد» بر رویکرد میانه علوی تأکید دارد. فیاض در کتاب «البلاغة والفصاحة»، نیز باور به میانه بودن رویکرد علوی دارد. ابوموسی در کتاب «البلاغة القرآنية في تفسیر اللمخشري وأثرها في الدّراسات العربية» به‌طور غیر صریح با عبارت «علوی در کنابش روشی را در پیش گرفته که صبغه ادبی تامی که بر اندیشه ابن اثیر در کتاب «مثل السائر» و عقل - گرایی‌ای که بر اندیشه صاحب مفتاح سطره داشته، دیده نمی‌شود» (۱۹۸۸: ۶۹۱)، این امر را تأیید می‌کند.

ابوموسی در ادامه بیان می‌کند که «کتاب بلاغی علوی در بخشی اسرار بلاغت، و در بخشی دیگر، حقائق اعجاز را در بر دارد؛ در بخش اول که اصول و قواعد علم بلاغت را بیان کرده، تسلط **جریان عقلی** حاکم بر اندیشه وی، سبب گرایش او به بحث و جدل‌های منطقی شده‌است. در بخش دوم: کثرت شواهد مثال برای اثبات اعجاز، گرایش وی را به مکتب ذوقی نشان می‌دهد هرچند که شواهد و تحلیل‌های آن‌ها را از پیشینیان الگو گرفته باشد» (همان: ۶۹۱ - ۶۹۲). این نوع تقسیم‌بندی با هدف مقاله حاضر که بازشناسی اندیشه علوی از طریق مباحث نظری مفهوم حقیقت بوده، بیشتر همخوانی دارد؛ زیرا به نظر می‌رسد که نویسنده در بخش اول که بیان‌کننده اسرار بلاغت است به اصلی اندیشه

پیامد آن در دانش بلاغت غیر قابل‌انکار است. از ویژگی‌های بارز جریان عقل‌گرایی این است که «بر اساس احکام ذهنی و چارچوب - های تحمیلی برای مباحث بلاغی حکم صادر کرده، و هر امری قابل تطبیق با این تصورات ذهنی باشد، قابل قبول است، در غیر این صورت حکم به بطلان آن، صادر می‌کنند» (رک: خولی، ۱۲۷ - ۱۲۶). بر این اساس، «این مکتب پیوند تنگاتنگی با معیارهای عقلی - منطقی دارد. از آنجاکه چنین رویکردی به تصویربرداری و معانی واقعی تعهدی ندارد، دیدگاه‌های فلسفی بر تحلیل‌های بلاغی سیطره پیدا می‌کند» (صاوی، ۱۹۸۸: ۱۸۱). این عدم عدول از اصول عقلی خود، و تعمیم دادن این احکام، آن‌ها را در آراء بلاغی، به‌ویژه مباحث نظری دچار تناقض‌گویی کرده‌است.

مقابل جریان عقل‌گرایی، رویکرد ذوقی - ادبی است که «با واکاوی جنبه‌های پیچیده و ابهام‌آمیز شواهد و عبارت برآمده از واقعیت، سعی در بیان احکام نظری دارند» (رک: خولی، ۱۹۹۶: ۱۳۴) و بدون اصول و مقدمات از پیش تعیین شده، با روندی ثابت و عاری از هر گونه تناقض‌گویی به تحلیل شواهد می‌پردازند که در دانش بلاغت می‌توان عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱ هـ) را به‌عنوان سردمدار این گروه نام برد. در تقسیم‌بندی دیگری در رابطه با رویکردهای حاکم بر این علم، علاوه بر دو جریان مذکور، نوع سوم را با عنوان **رویکرد تکاملی** نام می‌برند که «جمع میان دو رویکرد فلسفی و غیر فلسفی بوده و می‌توان گفت که در قرن هفت و هشت دو رویکرد گذشته در ضمن هم به‌کار گرفته شدند که گاهی، روش‌مند و گاهی، بدون روش خاصی بودند» (عید، بی‌تا: ۳۶). در اغلب مطالعات پیرامون این جریان‌های فکری، بلاغت‌پژوهان بر میانه بودن (حدّ وسط عقل‌گرایی و ذوق‌محوری) رویکرد فکری حمزه علوی اتفاق نظر دارند و این امر را به منزله رویکرد تکاملی وی، تلقی کردند. به نظر می‌رسد، از آنجاکه علوی از نظریه‌پردازان قرن هشتم بوده، در سوق دادن ذهنیت متفکران به رویکرد تکاملی وی، مؤثر بوده‌است.

تفاوت بارز دو مکتب عقل‌گرایی و ذوقی را می‌توان این‌گونه بیان کرد که عقل‌گراها، در تلاشند تا تحت اصول عقلی خود، واقعیت را

علوی اشاره داشته که در قالب مباحث نظری نمایان شده و منشأ شکل‌گیری آراء بلاغی وی می‌شود و با تفکیک بخش دوم و اختصاص دادن آن، صرفاً به کثرت شواهد مثال که از مشخصه‌های مکتب ذوقی است، این مقوله را به عنوان عنصر تعیین کننده برای اندیشه علوی قرار نداده و ذکر الگوگیری از پیشینیان در تحلیل شواهد، مؤید این مسأله است. از طرفی، پژوهش‌گرانی همچون صاوی در کتاب «مفهوم الاستعاره في بحوث اللغويين والبلاغيين» به ذوق محور بودن علوی باور دارند که در متن مقاله، چنین دیدگاهی نقد می‌شوند.

۳: بحث و بررسی

«حقیقت» و مفهوم آن، یکی از مباحث محوری برای شناخت سیر شکل‌گیری اندیشه علوی است. بنابراین، لازمه این نوع شناخت، تحلیل و نقد مباحث نظری وی در تبیین مفهوم «حقیقت» است. علوی برای بیان آراء خود پیرامون «حقیقت»، بر دیدگاه‌های اغلب متفکران میراث بلاغی در این زمینه، اشکال گرفته و «حقیقت» را از زاویه‌های گوناگون بررسی کرده است. پرداختن به اعتراض‌های علوی بر دیگر بلاغت‌پژوهان میراث عربی در حد ظرفیت موضوع مورد بحث، صورت می‌گیرد.

۳-۱. مفهوم حقیقت از منظر یحیی علوی

علوی در فصلی تحت عنوان «فی بیان أحكام الحقائق» دلالت مفهوم «حقیقت» بر واژه را منوط به شرایطی می‌داند؛ وی از جمله این شروط که به وضع لغوی اختصاص داشته را با عنوان «الحکم الأول: يختص بالوضع اللغوي»^۱ بیان کرده است. به طور کلی بررسی آراء علوی در مبحث «حقیقت» محورهای مهمی را در کلام او نشان می‌دهد: «الحقیقه اللغویه»، «موضوعها الأصلي»، «معناه الأصلي»، «الوضع الأول»، «الوضع اللغوي»، «الوضع بالأصله»، «المواضع» و «الأوضاع اللغویه» که لازمه تبیین مفهوم حقیقت از منظر وی، بررسی این محورها از زاویه‌های مختلف

بوده و بدنه اصلی مقاله، نیز بر این اساس پیش می‌رود. از فحوای کلام علوی، چنین برداشت می‌شود که وی مفهوم حقیقت را در دو مرحله بررسی می‌کند و بی‌اعتباری وضع واضع (وضع اولیه و اژه) را به صورت غیر مستقیم و در ضمن این مفهوم می‌آورد. وی، در مرحله نخست: وضع نخستین واژه را که صرفاً بر معنای ویژه خود، دلالت کرده بی‌اعتبار می‌داند و در مرحله دوم، برای دلالت حقیقی لفظ بر مصداق و مسمای خودش، شرط قائل شده که این شرط متوجه وضع واضع می‌شود. لازمه تفسیر این دو مرحله، استخراج عبارت‌ها و تعبیرهای دوگانه از بطن کلام علوی بوده تا با نقد و تحلیل آراء وی، بتوان حکم به بطلان یا تأیید رویکرد تکاملی او داده و در صورت نفي آن، وی را در زمره رویکرد دیگری قرار داد.

۳-۱-۱. اضطراب رأی در اعتبار بخشی به وضع واضع به عنوان معیاری برای تعیین مفهوم حقیقت

مرحله نخست: از کلام علوی چنین بر می‌آید که در عبارت «اعلم أن الحقیقه اللغویه، لا یُقَضَى بكونها حقیقه فیما دلت علیه» با تعبیر فیما دلت علیه به دلالت لفظ بر معنا به اعتبار وضع اولیه واژه اشاره داشته که صرفاً داشتن مصداق برای اینکه واژه مشمول حقیقت واقع شود، کافی نیست و به نوعی بی‌اعتباری وضع واضع به عنوان معیاری برای تعیین مفهوم حقیقی کلمه را رقم می‌زند (یعنی «دیوار» به عنوان مصداق «حائط» نمی‌تواند متعین معنای حقیقی واژه باشد) و چنین امری را مشروط می‌داند. اگر سیر شکل‌گیری اندیشه علوی در قالب آراء وی، دنبال نشود، چنین تصور می‌شود که حقیقت لغوی را برابر با دلالت تطابقی (دلالت لفظ بر مصداق خود به اعتبار وضع واضع) دانسته، هرچند که این نوع دلالت را از دایره حقیقت خارج کرده است. توضیح بیشتر اینکه به باور علوی، صرفاً لفظ السماء، الأرض و الحائط بر مصداق و مسمای آن‌ها مشمول حقیقت نمی‌شود مگر آنکه مقید به قید استعمال شوند؛ اما این دیدگاه وی، در بخشی دیگر، تحت عنوان «فی ذکر أنواع

الحقائق وجملتها ثلاثه أنواع^۲ نقض می شود.

در این قسمت، علوی به مانند نمونه پیشین، نیز به دلالت تطابقی لفظ بر معنا به اعتبار وضع واضح اشاره داشته، و عبارت «فلان ها قد دلت علی معان مصطلح علیها فی تلك المواضع» را در ستای «اعلم أن الحقیقه اللغویه، لا یُقَضَى بكونها حقیقه فیما دلت علیها» بیان کرده که دو تعبیر الموضع و فیما دلت علیه همان دلالت تطابقی بوده با این تفاوت که بدون قید زدن، دلالت لفظ السماء و ... بر مسمای ویژه خود را مشمول مفهوم حقیقت دانسته که با این استدلال، ملزم به پذیرش وضع واضح به عنوان ملاکی برای تعیین مفهوم حقیقت می شود و نوعی دوگانگی را در اندیشه خود رقم می زند که چنین تعارض هایی در اندیشه علوی، رویکرد وی را به عقل گرایی نزدیک می کند. شایان ذکر است که عدم برابری اصطلاح «المواضع با الأوضاع اللغویه» در ادامه بررسی خواهد شد.

اضطراب رأی علوی در باب صدق مفهوم حقیقت بر دلالت تطابقی به اعتبار وضع واضح، به طور خلاصه بیان می شود:

الف: دلالت لفظ بر معنا (تطابقی) از دایره شمول حقیقت خارج است مگر آنکه مقید به قید استعمال شود؛ یعنی واژه قبل از استعمال، حقیقت بر آن صدق نمی کند که این شرط در ادامه بررسی خواهد شد.

ب: دلالت لفظ بر معنا (تطابقی) بدون هیچ گونه شرطی مشمول مفهوم حقیقت می شود. در واقع، از این زاویه، واژه قبل از استعمال نیز مشمول حقیقت می شود.

۳-۱-۲: دلالت تطابقی در اصطلاح تخاطب و دوگانگی در قید استعمال

مرحله دوم: از آنجا که حقیقت و مجاز با نقل معنا مواجه بوده، پس مفهوم حقیقت در صورتی بر واژه صدق می کند (حقیقت لغوی) که بر مصداق و مسمای خود، دلالت کند. از طرفی، **شرط اولی**

که با قید «إلا إذا كانت مستعمله فی موضوعها الأصلي فلا بد من سبق وضعها أولاً، فإذا استعملت حاله الثانيه من وضعها فی موضوعها الأصلي فهی حقیقه» بر دلالت تطابقی به اعتبار وضع واضح اعمال شده، بر این مهم دلالت دارد که این نوع دلالت، با **نقل معنا سر و کار ندارد**. علاوه بر این، وی به نوعی با این نوع قید زدن، نوع دیگری از دلالت تطابقی با عنوان دلالت تطابقی در اصطلاح تخاطب (وضع قراردادی لغت بین متکلم و مخاطب) را مطرح کرده که در ضمن بحث بررسی می شود. علوی بین دلالت تطابقی نوع اول و استعمال واژه در معنای اصلی خود (مستعمله فی موضوعها الأصلي) تفکیک قائل شده است. لازمه این تفکیک، قید زدن دیگری (استعمال) بر دلالت لفظ بر معنای اصلیش بوده که خود واژه استعمال، از دو زاویه نیازمند واکاوی است:

الف: استعمال به اعتبار وضع واضح

ب: استعمال در اصطلاح تخاطب

اگر این پیش فرض محوریت داشته باشد که استعمال به اعتبار وضع واضح منظور بوده، دلالت تطابقی نوع اول، نیز در راستای این پیش فرض قرار می گیرد. دلالتی که جایی اصلاً مشمول حقیقت نشده و در جایی دیگر، به صورت مشروط مفهوم حقیقت بر آن صدق می کرد. از آنجایی که وی، با قید استعمال، واژه را در زمره حقیقت تلقی کرده، پس می توان گفت با خلط مبحثی که میان استعمال واضح لغت و دلالت لفظ بر معنا (تطابقی نوع اول) پیش می آید، این فرضیه نقض می شود.

اگر با این پیش فرض که استعمال در اصطلاح تخاطب منظور بوده، پیش رود، در این صورت با تعبیر «مستعمله فی موضوعها الأصلي» به صورت ضمنی اصطلاح تخاطب را بیان می کند. این امر، مستلزم تعریف اصطلاح تخاطب از دیدگاه علوی است. وی در مبحثی با عنوان «فی ذکر حقیقه المجاز و بیان حدّه»^۳ با اشاره به اصطلاح تخاطب به تفسیر آن پرداخته است.

به نظر می رسد که علوی با اصطلاح تخاطب به صورت ضمنی

به انواع حقیقت‌ها: لغوی، عرفی و شرعی اشاره داشته که استعمال واژه در چنین بافت‌هایی تعیین کننده مفهوم حقیقت یا مجاز بودن آن‌ها است و به نوعی شاید لفظی حقیقت لغوی نباشد؛ اما حقیقت عرفی یا شرعی باشد که در اینجا **وضع واضع ملاک دلالت تطابقی حقیقی نبوده؛ بلکه اصطلاح تخاطب، اصلی برای دلالت تطابقی قرار می‌گیرد.** با توجه به این دیدگاه وی، و همچنین تأکید بر اینکه او میان دلالت تطابقی به اعتبار واضع لغت و تخاطب تفاوت قائل شده به اعترا ضی که بر تعریف جرجانی در مبحث مجاز وارد کرده، استناد می‌شود: «ذکره الشيخ عبدالقاهر الجرجاني، وحاصل ماقاله في المجاز، هو كل كلمة أريد بها غير ما وضعت (وقت) له في وضع واضعها لملاحظه بين الثاني والأول» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۶: ۶۶؛ جرجانی، ۱۹۹۱: ۳۵۱)، «وهذا التعريف فاسدٌ لأنه يقتضي خروج الحقيقة الشرعية، والعرفية إلى حد المجاز وخروجهما عن حدِّ الحقيقة وأنه غير جائز....» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۶: ۶۷ - ۶۶). بررسی اعتراض‌های علوی بر اغلب متفکران بلاغی نشان می‌دهد که وی برای اشکال گرفتن دو روش را در پیش گرفته؛ روش نخست: بر اساس خوانش خود و حذف بعضی محورها، تفسیری وارونه از آراء نظریه‌پردازان ارائه می‌دهد. روش دوم: اصل آراء متفکری را بیان کرده و بدون موشکافی اصطلاحات موجود در کلام آن‌ها، سعی بر ایرادگیری و بطلان رأی آنان را دارد. در اعتراض بر جرجانی که سعی بر تبیین مفهوم اصطلاح تخاطب را داشته، روش نخست را در پیش گرفته و در اعتراض بر ابن جنی (۳۹۲هـ)، روش دوم را در پیش می‌گیرد.

علوی با باطل کردن رأی جرجانی که ملاک تعیین کننده حقیقت و مجاز را وضع واضع دانسته، ملزم به پذیرش بی‌اعتباری وضع واضع در این زمینه، می‌شود. از طرفی، استدلال وی در باطل کردن دیدگاه شیخ، بر این مبنی که اگر معیار، وضع واضع باشد، در این صورت حقیقت عرفی و شرعی

جایگاهی نداشته و در قلمرو مجاز محسوب می‌شوند، مؤید این مسأله (بی‌اعتباری وضع واضع) است. جرجانی در مبحثی با عنوان «في حدِّي الحقيقة والمجاز»^۴ به تعریف حقیقت و شروط آن می‌پردازد. وی در ضمن این تعریف، انواع منقول‌ها را گنجانده و آن‌ها را در زمره حقیقت محسوب می‌کند. شیخ با عبارت‌های «وهذه عبارة تنتظم الوضع الأول وما تأخر عنه، كلغة تحدث في قبله من العرب، أو في جميع العرب، أو في جميع الناس مثلاً، أو تحدث اليوم، ويدخل فيها الأعلام منقولة كانت كزید وعمرو، أو مرتجلة كغطفان، وكل كلمة استؤنف لها على الجملة مواضعه، أو ادعى الاستئناف فيها» به شرح تعریف خود، از حقیقت می‌پردازد تا مانع تفسیرهای وارونه‌ای همچون علوی از دو اصطلاح وضع واضع و مواضعه شود. مضمون کلام جرجانی، بیانگر این است که وی صرفاً وضع اولیه واژه را معادل وضع واضع و مواضعه قرار نداده‌است؛ بلکه انواع منقول‌ها مشمول این دو می‌شوند. توضیح بیشتر اینکه شیخ، بین واضع نخستین و واضع دومین واژه (یعنی نقل واژه به حقیقت لغوی، عرفی و شرعی) تفاوتی قائل نیست.

و اکاوی آراء جرجانی در این مبحث، نشان می‌دهد که وی «مواضعه» را با «وضع واضع» برابر دانسته، و نگاهی عام به این دو دارد؛ اما علوی نگاهی خاص به این دو اصطلاح داشته، و با تفکیکی که میان دلالت تطابقی نوع اول (به اعتبار وضع واضع) و دلالت تطابقی نوع دوم (مشروط به قید استعمال) در اندیشه خود رقم زده، سعی داشته با چشم‌پوشی از شروط شیخ در مفهوم حقیقت، تعریف جرجانی را در راستای دلالت تطابقی نوع اول پیش ببرد.

خلاصه اینکه بررسی رویکرد ذوق محور جرجانی که عاری از هرگونه تناقض‌گویی است، بر این مهم دلالت دارد که علوی به تحلیل دقیق آراء وی نپرداخته و با حذف مقدمات و انتخاب قسمت

خاصی از کلام شیخ، سعی بر بی اعتباری و بطلان تعریف جرجانی از حقیقت را داشته است؛ از طرفی، قیودی که عبدالقاهر در تعریف مجاز^۵ بیان می کند، در تأیید این مسأله است که وی در تعریف خود، انواع حقیقت ها را مدنظر قرار داده است؛ زیرا مقید کردن مجاز به «من غیر تستأنف فیها وضعاً» نشان می دهد که واضح اولیه واژه، محور اصلی کلام او نبوده؛ بلکه گاهی وضع دیگری در بافت خاصی برای لفظ در نظر گرفته می شود که در این صورت مفهوم حقیقت بر آن واژه، نیز صدق کرده؛ بنابراین چنین واژه های از دایره مجاز خارج هستند.

ابن جنی از دیگر متفکرانی است که علوی دیدگاه وی را پیرامون حقیقت نه تنها بی اعتبار، بلکه باطل می داند و می گوید: «وحاصل ما قاله فی تعریف الحقیقه آن ها ما أقر فی الاستعمالات علی أصل وضعه فی اللغة» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۴۹؛ ابن جنی، بی تا: ۸۹۶) «وهذا فاسد أيضاً، فإنه يلزم منه خروج الحقائق الشرعية، والعرفیه عن حد الحقیقه لأن لم تقر فی الاستعمال علی أصل وضعها اللغوی مع آن ها حقائق» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۴۹). استدلال علوی در بطلان رأی ابن جنی همانند جرجانی بوده که به باور وی، انواع حقیقت ها (لغوی، عرفی و شرعی) در تعریف حقیقت ابن جنی نمی گنجد. علوی با این سبک خوانش و بدون توجه به قیود موجود در کلام، در صدد همگرایی ذهن مخاطب با خود بوده است؛ در حالی که ابن جنی تعریف حقیقت را مقید به قید استعمال کرده و آن را با عبارت «الاستعمالات علی أصل وضعه فی اللغة» بیان می کند. از مضمون کلام وی چنین برداشت می شود که واژه قبل از استعمال در بافت خاص خود، مشمول حقیقت نمی شود؛ در این صورت تعریف ابن جنی از حقیقت، انواع منقول ها را در بر می گیرد و ایراد علوی بر دیدگاه وی در این مبحث وارد نیست. در رابطه با قید استعمال آمده «المستعمل فی أصل ما وضعت له فی اللغة، فقولنا المستعمل خرج به اللفظ قبل الاستعمال فلیس بحقیقه ولا مجاز» (زرکشی، ۲۰۰۰، ج ۱: ۵۱۳) که در تأیید مضمون فوق است و واژه را قبل از استعمال خاص، مشمول

حقیقت و مجاز نمی داند.

در بررسی آراء علوی قید استعمال از دو زاویه مورد بررسی قرار گرفت؛ استعمال به اعتبار وضع واضح و استعمال به اعتبار اصطلاح تخاطب. همان طور که گذشت، فرضیه استعمال به اعتبار وضع واضح نقض شده است؛ اما به نظر می رسد که وی برای اعتراض بر ابن جنی چنین فرضیه باطلی را در پیش گرفت.

خلاصه اینکه بررسی اعتراض های علوی بر جرجانی و ابن جنی بر این مهم دلالت دارد که علوی سعی دارد تحت اصول عقلی خود، آراء دیگر بلاغت پژوهان را تفسیر و چنین القاء کند که نظرهای مخالف اصول خود را قبول ندارد.

علوی در بخشی که وضع واضح را معیار تعیین مفهوم حقیقت قرار داده و به نوعی دوگانگی بر کلام وی، حاکم شده، به ذکر انواع حقیقت ها پرداخته است که بررسی کلام علوی در این بخش، نشان می دهد که وی با انواع حقیقت به حقیقت لغوی، عرفی و شرعی (به کارگیری واژه نزد اهل لغت، و در عرف خاص و نزد اهل شرع) اشاره دارد و حقیقت های لغوی را در دو مرحله، بررسی کرده که مرحله نخست آن، تحلیل و نقد شده است. مرحله دوم، بر اساس قید استعمال (به کارگیری واژه در غیر وضع اولیه) در اصطلاح تخاطب پیش رفته است و جمله «قد استعملت فی الأوضاع اللغویه» را برابر با «مستعمله فی موضوعها الأصلي» قرار داده که با الأوضاع اللغویه به وضع لغوی، عرفی و شرعی یا به عبارتی به استعمال لغت در اصطلاح تخاطب اشاره داشته است. با این تفاوت که در متن فوق، قید زدن بر دلالت تطابقی به اعتبار وضع واضح (قید استعمال) را نوعی از حقیقت لغوی می داند در حالی که در احکام حقیقت، قید زدن بر دلالت تطابقی به اعتبار واضح لغت را شرط اصلی برای مفهوم حقیقت واژه می دانست.

ذکر این نکته ضروری است که عطاء الله در تفسیر «المواضع» در رأی علوی می گوید: «وقوله حسب تلك المواضع لتدخل فيه الحقائق الشرعیه والعرفیه» (۲۰۱۰: ۳۷)، بر این اساس، وی به برابری مواضع با الأوضاع اللغویه در رأی علوی اشاره دارد؛ اما با توجه به تقسیم بندی علوی، به نظر می رسد که روشی که در مقاله

حاضر در تفسیر این دو اصطلاح به کار گرفته شده به رأی وی نزدیک تر باشد، در غیر این صورت تفاوت قائل شدن علوی میان المواضعه و الأوضاع اللغویه تحت یک تقسیم بندی امری خالی از فایده است. شایان ذکر است که عطاء الله با استناد به کتاب «الإيجاز» که خلاصه کتاب الطراز بوده، چنین استنباطی داشته است. اگر معیار علوی در کتاب تخلص شده الإيجاز همان محورهای الطراز باشد، این نقد در راستای پژوهش فعلی بر عطاء الله وارد است؛ در غیر این صورت پیرامون برداشت وی، از کلام علوی قضاوتی نمی شود.

باز کاوی رویکرد علوی در تعریف حقیقت و انواع آن نشان می دهد که وی در صدد ارائه تعریفی از حقیقت نبوده؛ بلکه با سبکی اعتراضی به این مبحث ورود پیدا کرده تا جایی که نوعی دوگانگی را در اندیشه خود رقم زده است. شاید اگر به مانند متفکرانی همچون سکاکی (۶۲۶هـ) با چینش اصول و مقدماتی به تعریف حقیقت بسنده می کرد، با وجود اینکه همانند سکاکی نگرشی عقلی به چنین مباحثی داشته؛ اما آراء وی عاری از تعارض و تناقض گویی بوده است. سکاکی در ادامه تعریف حقیقت، مجاز را به گونه ای تعریف می کند که مجدداً توجه وی را به انواع حقیقت ها نشان می دهد، آنجا که می گوید: «وأما المجاز فهو الكلمة المستعمله في غير ماهي موضوعه له بالتحقيق، استعمالاً في الغير، بالنسبة إلى نوع حقيقتها، مع قرينه مانعه عن إرادة معناها في ذلك النوع» (سکاکی، ۱۹۷۱: ۴۶۸) که به مانند جر جانی انواع حقیقت ها را در «في غير ما هي موضوعه له» گنجانده و به نوعی واضح لغت را به اعتبار منقول های لغوی، عرفی و شرعی در ردیف واضح اولیه لغت می داند.

۳- ۱- ۳. تناقض گویی در شرط تقدم دلالت تطابقي به اعتبار وضع واضح

شرط دوم: علوی در متن مذکور، علاوه بر قید استعمال، شرط دیگری را قید کرده تا لغت مشمول حقیقت شود و آن را با

عبارت های «فلا بد من سبق وضعها أولاً» و «مسبوقه بالوضع الأول»^۷ بیان کرده است. مضمون کلام وی بر برابری «الوضع الأول» با دلالت تطابقي به اعتبار وضع و وضع دلالت داشته که آن را مقدمه اصطلاح مخاطب قرار داده است. در مورد اینکه «الوضع اللغوي» معادل کدام یک از محورها بوده در ادامه بحث می شود. روش علوی برای رسیدن به معنای حقیقی و مجازی در سه مرحله ذکر می شود:

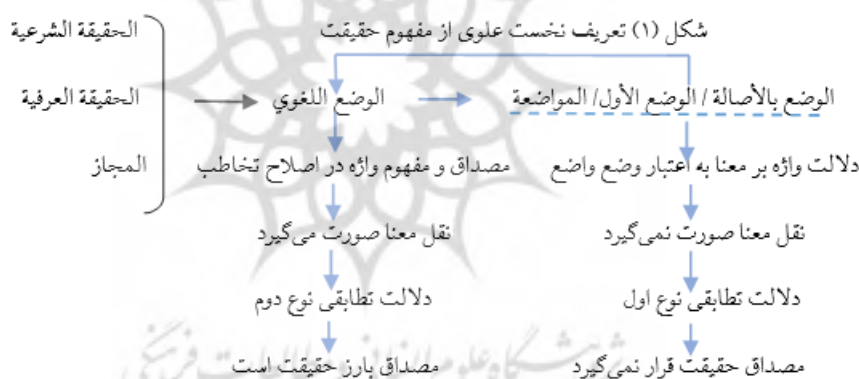
مرحله نخست: با توجه به معنای حقیقی؛ یعنی بر همان معنای تطابقي در اصطلاح مخاطب دلالت کند؛ بنابراین با قیدی که علوی بر مفهوم حقیقت زده، مشخص می شود که قبل از اعمال این قید، **مفهوم حقیقت و مجاز** بر واژه صدق نمی کند.

مرحله دوم: استعمال واژه در اصطلاح مخاطب که در این مرحله، واژه، مشمول مفهوم حقیقت شده، اما مجاز بر آن صدق نمی کند.

در **مرحله سوم** که با تعبیر «والمجاز هو المستعمل في غير موضوعه الأصلي، قیكون أيضاً مسبوقاً بالوضع الأول» به مفهوم مجازی اشاره داشته که شرط آن استعمال در غیر معنای حقیقی (در اصطلاح مخاطب نه وضع واضح) یا همان «غير موضوعه الأصلي» است، مضمون کلام علوی، این فرض را که در آراء وی موضوعه الأصلي برابر با «الحقيقه اللغويه» بوده را تقویت می کند. در ادامه، در جهت تأیید این مسأله، آراء وی بیشتر واکاوی می شوند. علاوه بر این، وی شرط تحقق مفهوم حقیقی و مجازی واژه را اراده دلالت تطابقي به اعتبار وضع لغت می داند. گویا با این شرط، به نقل معنا از مفهوم حقیقت به مجاز اشاره داشته؛ اما تحقق آن را منوط به وجود وضع نخستین دانسته است.

علوی در ادامه، تحت عنوان «الحکم الثاني»^۸ به بررسی احکام حقیقت عرفی می پردازد. مفهوم کلام علوی بر این امر، دلالت دارد که وی بین محورهایی چون «الوضع الأول»، «الوضع اللغوي»، «الحقيقه اللغويه» و «الوضع بالأصله» تفکیک قائل شده است.

کرده و این گمان را که الوضع اللغوي برابر با الوضع الأول بوده را رد می‌کند. از طرفی، همسویی عبارت «فإذن الحقيقة لا تكون حقيقة إلا إذا كانت مسبوقة بالوضع الأول» با «الحقيقة اللغوية متوقفة على الوضع بالأصل» نشان می‌دهد که الوضع بالأصله را برابر با الوضع الأول قرار داده‌است که علوی به صورت ضمنی با این نوع تفکیک، تقدم دلالت تطابقی به اعتبار وضع واضع را بر انواع حقیقت‌ها مطرح کرده‌است. اینکه وی چه در تبیین مفهوم حقیقت و چه در تبیین مفهوم مجاز، تحقق هر دو را منوط به تقدم الوضع الأول دانسته، این مسأله را تأیید می‌کند. می‌توان رگه فکری وی را در این باب، این گونه بیان کرد:



«مستعمله في موضوعها الأصلي یا قد استعملت في الأوضاع اللغوية» است که بر مصداق یا مسمای خود به شرط اعمال قید استعمال دلالت داشته تا مفهوم حقیقت بر آن صدق کند؛ اما برای باطل کردن رأی ابن جنی «في الأصل وضعه» را معادل «الوضع بالأصله، الوضع الأول و الوضع اللغوي» قرار داده‌است. علوی در ادامه مبحث «في بيان أحكام الحقائق تحت الحكم الثالث في الحقائق الشرعية»^۹ برای بیان حقیقت شرعی به محورهای تکیه کرده که گویا با تقدم دلالت تطابقی به اعتبار واضع

شاید چنین تصور شود که «الوضع اللغوي» برابر با «الحقيقة اللغوية» باشد؛ اما منظور وی از «الحقيقة اللغوية» به مفهوم عام آن است که شامل حقیقت لغوی، عرفی و شرعی شود، و منظور از «الوضع اللغوي» به مفهوم خاص آن، است. همان‌طور که ذکر شد در عبارت «اعلم أن الحقيقة اللغوية، لا يُقضى بكونها حقيقة فيما دلت عليه إلا إذا كانت مستعملة في موضوعها الأصلي فلا بد من سبق وضعها أولاً، فإذا استعملت الحالة الثانية من وضعها في موضوعها الأصلي فهي حقيقة» (همان: ۵۷)، شرط حقیقت لغوی را استعمال واژه در اصطلاح تخاطب قرار داد. از طرفی، در عبارت فوق، جمله «والحقيقة العرفية متوقفة على الوضع اللغوي الذي تكون فيه حقيقة» برابری الوضع اللغوي را با الحقيقة اللغوية نفی

شکل اول نشان می‌دهد که با چنین تفکیکی، مقدمه همه مفاهیم لغوی، عرفی، شرعی و مجازی وضع واضع بوده که در ادامه این تفکیک نقض می‌شود.

بر اساس آنچه ذکر شد، می‌توان گفت منظور وی از «في الأصل و في الأصل وضعه» در عبارت «فما كان من الألفاظ مفيداً لما وُضِعَ له في الأصل فهو المراد بالحقيقة، وما أفاد غير ما وُضِعَ له في الأصل وضعه فهو المجاز» (علوی، ۱۹۱۴، ج: ۱، ۴۵) «الوضع بالأصله، الوضع الأول و الوضع اللغوي» نبوده؛ بلکه

لغت، همسویی ندارد.

از مضمون کلام علوی بر می آید که وی در نفی مبانی نظری خود در احکام حقیقت که وضع لغوی و عرفی را توضیح داده، پیش می رود؛ زیرا وی، آنجا وضع لغوی (با قید استعمال) واژه را مشروط به تقدم و وضع واضح واژه می داند (شکل ۱)؛ اما در این متن، که به بیان مفهوم **نقل معنا** در حقیقت شرعی از حقیقت لغوی می پردازد، حقیقت شرعی را مسبوق به وضع لغوی دانسته و وضع لغوی را مسبوق به چیز دیگری نمی داند که عبارت «والوضع اللغوي ليس

مسبوقاً بغيره» بیان کننده این مفهوم است. در این قسمت، گویا علوی بین المواضعه (دلالت تطابقی به اعتبار وضع واضح) و «الوضع اللغوي» تفاوت و تفکیکی قائل نیست؛ در این صورت ملزم به نقض شرط قید استعمال بر دلالت تطابقی به اعتبار وضع لغت، نیز می شود؛ از طرفی، بر اساس این دیدگاه، معیار حقیقت وضع واضح بوده که با نقل معنا منافاتی ندارد؛ علاوه بر این، وی در نفی اعتراض خود بر جرجانی، نیز پیش رفته است.



نتیجه گیری

مفهوم حقیقت و چگونگی تبیین آن، یکی از مضامین اساسی در علم بلاغت است که توجه بسیاری از متفکران میراث عربی - اسلامی را به خود جلب کرده است. از آنجا که مقوله حقیقت به مثابه ابزاری برای شناخت واقعیت اندیشه متفکری است، بنابراین لازمه فهم اندیشه وی، فهم دقیق تصور او از چیستی حقیقت است که این تصور می تواند به عنوان تکیه گاه فکری متفکر در رویکرد کلی وی، تلقی شود. از جمله نظریه پردازانی که در این زمینه، آراء مهمی داشته «یحیی بن حمزه علوی» به عنوان یکی از متفکران منتسب به رویکرد تکاملی و صاحب کتاب «الطراز» است. واکاوی آراء وی در این خصوص، با تکیه بر محورهای اصلی همچون: الوضع الأول، الوضع بالأصالة، الحقیقة اللغویه، الوضع اللغوي، المواضعه،

شکل دوم نشان می دهد که علوی محورهایی را که در تعریف نخست مفهوم حقیقت، قائل به تفکیک آن ها بوده در تعریف دوم، آن ها را همسو قرار داده است. این تعریف دوگانه از حقیقت، مصداق این جمله که «در بیان مضامین اصلی و پایه ای علم بلاغت، اضطراب رأی بر اندیشه علوی حاکم است و دلیل این امر، به ضد و نقیض هایی بر می گردد که در مبحثی به تأیید مسأله ای پرداخته و در جایی دیگر، آن را نقض می کند» (فراج، ۱۹۹۷: ۱۲) قرار می گیرد و همچنین باور صاوی بر این مبنی که «در آراء علوی پیچیدگی دیده نمی شود؛ بلکه رنگ و بویی از جریان ذوقی - ادبی بر آراء وی، سیطره دارد» (ن. ک: ۱۹۸۸: ۱۱۲ - ۱۰۵) در این چارچوب نمی گنجد.

عقل گرایی بر ابعاد فکری وی، قابل تطبیق بوده و مجموع این موارد، در نفی رویکرد تکاملی وی بوده است.

پیوست

۱. «اعلم أن الحقيقة اللغوية، لا يُقضى بكونها حقيقة فيما دلت عليه إلا إذا كانت مستعملة في موضوعها الأصلي فلا بد من سبق وضعها أولاً، فإذا استعملت الحالة الثانية من وضعها في موضوعها الأصلي فهي حقيقة، وإن كانت مستعملة في خلافه فهي مجاز، ومن هنا قال المحققون إن الوضع الأول، ليس مجازاً، ولا حقيقة، وهذا صحيح، وبيان ذلك هو أن الحقيقة استعمال اللفظ في موضوعه الأصلي، فإذن الحقيقة لا تكون حقيقة إلا إذا كانت مسبوقاً بالوضع الأول، والمجاز هو المستعمل في غير موضوعه الأصلي، فيكون أيضاً مسبوقاً بالوضع الأول. فثبت بما ذكرناه أن الشرط في كون اللفظ حقيقة، أو مجازاً، حصول الوضع الأول وعلى هذا يجب أن يكون الوضع الأول خالياً عن الحقيقة والمجاز لما ذكرناه» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۵۸ - ۵۷).

۲. «النوع الأول: في بيان الحقائق اللغوية وهذا نحو قولنا السماء، والأرض، والإنسان، والفرس، وما أشبهها. وبدل على كونها حقائق في وضعها أمران. أما أولاً: فلأنها قد دلت على معانٍ مصطلح عليها في تلك المواضع، وهذا هو فائدة الحقيقة ومعناها، وأما ثانياً: فلأنها قد استعملت في الأوضاع اللغوية، فليس يخلو حالها بعد ذلك، إما أن تستعمل في معناها الأصلي، أو في غيره فإن كان الأول، فهي الحقيقة لا محالة، وإن كان إستعمالها في غيره، فهي مجاز، والمجاز لابد من أن يكون مسبوقاً بالحقيقة، وإلا لم يعقل كونه مجازاً، فإذن، لابد من الإقرار بالحقيقة، وقد تم غرضنا» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۵۱).

۳. «وقد أكثر العلماء فيه الخوض، وأحسن ما قيل فيه: ما أفاد معنى غير مصطلح عليه في الوضع الذي وقع فيه التخاطب لعلاقة بين الأول والثاني. ولتفسر هذه القيود.... وقولنا "غير مصطلح عليه في الوضع الذي وقع فيه التخاطب" يفصله عن الحقيقة، لأننا إذا قلنا: أسد، ونريد به الرجل الشجاع، فإنه مجاز لأنه أفاد معنى غير

استعمال في الموضوع الأصلي و معناه الأصلي که به منزله سنگ بنای آراء علوی قرار گرفته و اندیشه متعارض وی را برجسته کرده، بر این مهم دلالت دارند که علوی مفهوم حقیقت را در دو مرحله بررسی می کند:

الف: به اعتبار وضع واضح که از آن با عنوان دلالت تطابقی نوع اول یاد می شود. وی نخست بر بی اعتباری این مقوله به عنوان معیاری برای تعیین حقیقت واژه. تأکید داشته و آن را از دایره شمول حقیقت خارج کرده است و این بی اعتباری را حتی در اندیشه جرجانی و ابن جنی نیز رقم زده است. به نوعی وی در این مرحله، بر این باور است که واژه قبل از استعمال، حقیقت بر آن صدق نکرده و نقل معنایی در آن صورت نمی گیرد.

ب: به اعتبار اصطلاح تخاطب که از آن با عنوان دلالت تطابقی نوع دوم یاد می شود. وی این مقوله را ملاکی برای تعیین حقیقت واژه دانسته؛ یعنی واژه بعد از استعمال مشمول مفهوم حقیقت می شود؛ زیرا در این مرحله است که نقل معنا صورت می گیرد؛ هرچند که در مبحثی دیگر، با اعتبار بخشی به وضع واضح (دلالت تطابقی نوع اول) ملزم به نقض چنین دیدگاهی می شود.

جدال علوی میان اعتبار بخشی به وضع واضح یا اصطلاح تخاطب، منجر شده نوعی دوگانگی و تعارض گویی، آراء وی را پیرامون مفهوم حقیقت احاطه کند. با مشروط کردن وضع واضح به قید استعمال، به گونه ای میان دلالت تطابقی نوع اول و دوم تفکیک قائل شده و سعی دارد قید استعمال را در اصطلاح تخاطب، یعنی استعمال واژه در بافت های لغوی، عرفی و شرعی پیش ببرد؛ از طرفی، علوی وضع اولیه واژه یا همان دلالت تطابقی نوع اول را مقدمه اصطلاح تخاطب قرار داده؛ اما در تعریف نوعی از حقیقت (شرعی) با تکیه بر محورهای، این دیدگاه را نفی کرده و دلالت تطابقی نوع اول و دوم را در یک راستا پیش می برد؛ بنابراین با چنین رویکردی، ملزم به نقض قید استعمال، بی اعتباری وضع واضح، عدم نقل معنا در دلالت تطابقی نوع اول و حتی ایراد بر جرجانی و ابن جنی می شود. با توجه به دیدگاه های فوق، در مباحث نظری که ارتباط تنگاتنگی با اندیشه علوی داشته گویا جریان

مصطلح علیه في الوضع الذي وقع فيه التخاطب، والخطاب إنما هو خطاب أهل اللغة، وهو غير مفيد لما وضع له أولاً، فإنه وضع أولاً بإزاء حقيقة الحيوان المخصوص...» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۶۴).

۴. «كل كلمة أريد بها ما وقعت له في وضع واضح، وإن شئت قلت: في مواضع، وقوعاً لا تستند فيه إلى غيره فهي حقيقة. وهذه عبارة تنتظم الوضع الأول وما تأخر عنه، كلغة تحدث في قبلية من العرب، أو في جميع العرب، أو في جميع الناس مثلاً، أو تحدث اليوم، ويدخل فيها الأعلام منقولة كانت كزید وعمرو، أو مرتجلة كغطفان، وكل كلمة استؤنف لها على الجملة مواضع، أو ادعى الاستئناف فيها» (جرجانی، ۱۹۹۱: ۳۵۰).

۵. «كل كلمة جرت بها ما وقعت له في وضع الواضح إلى ما لم توضع له، من غير تستأنف فيها وضعاً، لملاحظة بين ما تجوز بها إليه، وبين أصلها الذي وضعت له في وضع الواضح، فهي مجاز» (جرجانی، ۱۹۹۱: ۳۵۲).

۶. «النوع الأول: في بيان الحقائق اللغوية ... وأما ثانياً: فلأنها قد استعملت في الأوضاع اللغوية، فليس يخلو حالها بعد ذلك، إما أن تستعمل في معناها الأصلي، أو في غيره فإن كان الأول، فهي الحقيقة لا محالة، وإن كان استعمالها في غيره، فهي مجاز، والمجاز لا بد من أن يكون مسبقاً بالحقيقة، وإلا لم يعقل كونه مجازاً، فإذن، لا بد من الإقرار بالحقيقة، وقد تم غرضنا» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۵۱).

۷. «اعلم أن الحقيقة اللغوية، ... إلا إذا كانت مستعملة في موضوعها الأصلي فلا بد من سبق وضعها أولاً، فإذا استعملت الحالة الثانية من وضعها في موضوعها الأصلي فهي حقيقة، وإن كانت مستعملة في خلافه في مجاز، ومن هنا قال المحققون إن الوضع الأول، ليس مجازاً، ولا حقيقة، وهذا صحيح، وبيان ذلك هو أن الحقيقة استعمال اللفظ في موضوعه الأصلي، فإذن الحقيقة لا تكون حقيقة إلا إذا كانت مسبوقة بالوضع الأول، والمجاز هو المستعمل في غير موضوعه الأصلي، فيكون أيضاً مسبقاً بالوضع الأول...» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۵۸ - ۵۷).

۸. «اعلم أن الحقائق العرفية من ضرورتها أن تكون مسبوقة بالوضع اللغوي... الحقيقة اللغوية متوقفة على الوضع بالأصالة، والحقيقة العرفية متوقفة على الوضع اللغوي الذي تكون فيه حقيقة. فهو المتوقع على الوضع بالأصالة» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۵۸ - ۵۹).

۹. «اعلم أن النقل في الحقائق الشرعية، والدينية، لا بد من أن يكون مسبقاً بالوضع اللغوي، وهو خلاف الأصل لا محالة، لأنه متوقف على سبق الوضع في اللغة، والوضع اللغوي ليس مسبقاً بغيره، فلماذا قلنا إنه على خلاف الأصل...» (علوی، ۱۹۱۴، ج ۱: ۵۹).

منابع

ابن جني، أبو الفتح، (لا تا)، الخصائص، الجزء ۳ - ۱، بيروت، دار الكتب العلمية.

أبوموسى، محمد حسين، (۱۹۸۸)، البلاغة القرآنية في تفسير الزمخشري وأثرها في الدراسات العربية، الطبعة الثانية، القاهرة، مكتبته وهبه.

الجرجاني، عبد القاهر، (۱۹۹۱)، أسرار البلاغة، الطبعة الأولى، جده، دار المدني.

الخولي، أمين، (۱۹۹۶)، فن القول، تنقيح: صلاح فضل، مصر - القاهرة، مطبعة دار الكتب.

زركشى، بدر الدين، (۲۰۰۰)، البحر المحيط في أصول الفقه، تحقيق: محمد محمد تامر، بيروت، دار الكتب العلمية.

السكاكي، أبو يعقوب، (۱۹۷۱)، مفتاح العلوم، تحقيق: عبد الحميد هنداي، بيروت، دار الكتب العلمية.

الصاوي، أحمد عبد السيد، (۱۹۸۸)، مفهوم الاستعارة في بحوث اللغويين والبلاغيين، الإسكندرية، منشأة المعارف.

عطاء الله، مليكه، (۲۰۰۹)، «علوم البلاغة عند العلوي اليمني بين التقليد والتيسير والتجديد»، أحمد بلخضر،

كليہ الآداب واللغات، جامعہ قاصدي مباح - ورقله.

العلوي اليمني، يحيى بن حمزه، (۱۹۱۴)، الطراز المتضمن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز، الجزء الأول، القاهرة، مطبعة

فراج، عبدالحمید، (۱۹۹۷)، من مباحث البلاغه والنقد بین ابن
الأثیر والعلوی، الطبعة الأولى، القاهرة، مكتبة وهبه.

References

- Abu Musa, M. (1988). Qur'anic Al-Balagha in Tafsir al-Zamkhshari and its works in Arabic studies, second edition. Cairo: Maktaba Wahba.
- Al-Alawi Al-yamani, Y. (1914;). Al-Taraz al-Mutzzimin al-asrar al-balagha wa alum haqaiqa al-Ijaz, Part I. Cairo: Al-Muqattaf Press.
- Al-Khouli, A. (1996). Fann al-Qol, revision: Salah Fazl. Cairo: Dar-al-Kitab.
- Al-Sawi, A. (1988). The Concept of Metaphor in the Researches of the Linguists and the Philosophers. Alexandria: Manshat al-Maarif.
- Askaki, A. (1971). Miftah al-'ulum, description by A. Hindawi. Beirut: Dar al-kutub al-Elmiya (In Arabic)
- Attaullah, M. (2009). The Rhetoric at Alavi Al-yamani between Imitation, Facilitation, and Renewal, Lanil's MA thesis in the Arabic language

المقتطف.

عید، رجاء، (لا تا)، فلسفه البلاغه بین التقنیہ والتطور، الطبعة
الثانیة، الإسکندریة، منشأ المعارف.

and

- Eid, r. (n.d.). The philosophy of rhetoric between technology and evolution, second edition. Alexandria: Mansha'at al-Ma'arif.
- Faraj, A. (1997). On Discussions of Rhetoric and Criticism between Ibn al-Athir and Alavi, first edition. Cairo: Maktaba Wahba.
- Ibn jani, A. (N.d.). Characteristics, 1st-3rd volume. Beirut: Dar al-kutub al-Elmiyah (In Arabic)
- Jorjani, A. (1991). Secrets of rhetoric, description by M. shaker. Cairo: Khanjil library (In Arabic)
- literature, arts and languages. Quagla: Qasidi Marbah University.
- Zarkeshi, B. (2000). Al-bahr al-muhit fi usul al-figh, description by M. Muhammad Tamer. Beirut: Dar al-kutub al-Elmiya (In Arabic).